

پر پشت بران خواند بر افاق هم نهادن باقی یافت بر علم  
 او را نکام ز دلفون هم تو کلام شد بدخانه ماه آفتاب  
 یافت ببلبله زدن تیج به بود از و کام نهادن بهام درم  
 قدس ستان بهام تبت از با کفر و حجت شر و بفر کج  
 بقدر حجت شد بدخانه ایضا هزاره خواند ششم بدلان  
 میان سجده کنان بر ستایش زدند طبع و مال و کس و کس  
 زدند بی بدت ملک طبع حجت الینا و علم بی ادب  
 آمدن اصح نسبت دیدن رویت و حجت کس است خالی  
 رحمت بر سر مالک جادو بر شمع غریب معراج با خلیفه  
 بجانه بهمان رسم لاشه سیطوبی کس را کاه با نوزاد  
 از آنجا کواش سپهر زده هم بهتوان منصف ز و بعضی نون  
 زو نرف منصف حجب و با ای از آن پایه فر ر نادر عرس  
 سر و شمشیر نماز فرقه اسیر ز بهمان کینه کفشت  
 خلعت هب کسند اکلان حقه جزو نده جانیه بیوفی  
 بی کماله نمید پر و ن زود و در جنت مرده او شریف  
 بره

بره که است از دور گذشت بر دو کله برده آن نور کفست  
 برده شود برده است ز غم که بود از آن برده با نوبت  
 ز برده بدران گفت کوی که نشود محقر آن گفت کوی  
 خواند در آن مرده بهید ای که که نیامد بران هم شنبه  
 یافت اجازت از قلم راز را جل را اندر حرم نیان کرد  
 بر سر اهل کبان شد تو افسه شرف خایمان آمده بر زخم  
 بر شرف کرم هنوز از کمان رو شرف خون طبع شد از آن  
 کج با کله بهر جود خانه حرمان حاکم در بر خانه خرم کج  
 رکت بر نصیاتی که خواست بود ملک خط در آن خرم  
 آمدن رفت او بحسب بود و به نور زین زمان در سفر  
 بود و کس در زمان عالم از آن نور بود است در بر نه جانی  
 و اما نش کبر نشاید از آنجا بر ضیای کس راه بیای کس  
 معنی الووری هم معناه طلیسی بی المقرب به بعد بر غیر منعم  
 اصی مانده رحمت و عاجز کرد اینک الوور مفعول الوی  
 که قال کس اعتبار یافتن و من است الحق و حال حمله

195